

مولوی پیام آور همزیستی دوستانه

بین انسان‌ها

با فرهنگ‌های گوناگون است

دکتر حسین فرهادیان - ساری

□ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق)، عارف و متفکر بزرگ ایرانی در آثار خود غالباً از وصل سخن می‌گوید و از هر چه بوی فراق آید، گریزان است؛ چنان‌که گفته است: تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی از این رو هر سخن که در آن نشان دوری و بیگانگی باشد، نزد مولوی نفس سرد خزان‌ست و موجب ملال خاطر است و هر سخن که از آن بوی دوستی و یگانگی آید، نفس مشک‌بیز بهاری است و باید مشام جان را با آن عطر آگین ساخت.

مولوی می‌گوید بد مطلق در جهان وجود ندارد و فرقه‌های مختلف انسان‌ها نباید معتقدات یک‌دیگر را به‌طور مطلق گمراه‌کننده و نادرست بدانند و موجب تفرقه و جدایی را فراهم کنند و در این مورد چنین می‌گوید:

پس مگو کاین جمله دین‌ها باطلند

باطلان بر بوی حق دام دلند

این حقیقت‌دان نه حقند این همه

نی به‌کلی گمراه‌اند این همه

پس مگو جمله خیال است و ضلال

بی‌حقیقت نیست در عالم ضلال

آن‌که گوید حق است احمق است

و آن‌که گوید جمله باطل او شقی است

چون که حق و باطلی آمیختند

نقد و قلب اندر چرم‌دان ریختند

پس محک می‌بایدش بگزیده‌یی

در حقایق امتحان‌ها دیده‌یی

تا شود فاروق این تزویرها

تا بود دستور این تغییرها

پس بد مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد این را هم بدان

در زمانه هیچ زهر و قند نیست

که یکی را یا دگر را بند نیست

زهر ماران مار را باشد حیات

نسبتش با آدمی باشد ممات

خلق آبی را بود دریا چو باغ

خلق خاکی را بود آن مری و داغ

مولوی معتقد است که در ذات همه‌ی انسان‌ها یک صفت مشترک

یگانگی وجود دارد، ولی این صفت ذاتی با پرده‌یی از بعضی معتقدات تعصب‌آمیز و پندارهای خودخواهانه پوشیده شده است. مولوی گاهی این

صفت مشترک ذاتی را به نور تشبیه می‌کند و انسان‌ها را به صورت چراغ‌های متعدد در نظر می‌گیرد که گرچه چراغ‌ها هر یک جدا و مستقل هستند ولی ذات آن‌ها که نور است صفت مشترک آن‌هاست و در این مورد چنین می‌گوید:

ده چراغ ار حاضر آید در میان

هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون به نورش روی آری بی‌شکی

هم‌چو آن یک نور خورشید سما

صد شود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان

چون‌که برگیری تو دیدار از میان

برای ظهور صفت ذاتی مشترک انسان‌ها برای پیوستگی، مولوی از

میان برداشتن موانع را پیشنهاد می‌کند که همان پندارهای تعصب‌آمیز و

خودخواهانه است و در این مورد چنین می‌گوید:

یک گهر بودیم هم‌چون آفتاب

بی‌گره بودیم و صافی هم‌چو آب

چون به صورت آمد آن نور سره

شد عدد چون سایه‌های کنگره

کنگره ویران کنید از منجنیق

تا رود فرق از میان این فریق

سه خواب هم‌زمان!

من در کتاب *دایرةالمعارف خواب و رؤیا* عجائبی از خواب‌های جهانیان در عرض و طول تاریخ و جغرافیای جهان ثبت کرده‌ام، اما واقعه‌ی زیر هم ثبت‌کردنی است.

در هفته‌ی آخر بهمن ۱۳۸۷، سه نفر هر کدام از گوشه‌یی از تهران به فاصله‌ی کم‌تر از ۴۸ ساعت به من تلفن کردند که مرا به خواب دیده‌اند، به این شرح و به ترتیب کسانی که تلفن کردند.

۱- علیرضاتبریزی، خطیب و شاعر توانای معاصر تلفن کرد که در عالم رؤیا دیده است که من در لباس سیادت به زیارت حضرت رضا مشرف شده‌ام و او نیز با حال بسیار خوشی همراه من بوده است.

۲- همان شب خانم دکتر فرشته نواده، داروساز نمونه‌ی کشور، در عالم رؤیا مرا در لباس سفید دیده است که عازم سفر حج بوده‌ام.

۳- همان شب شهلا محیی از نویسندگان و عرفان‌پژوهان که بیش از دو سال بود با من تماس نداشت، مرا در عالم خواب با حال خوشی می‌بیند و به فکر می‌افتد که به من تلفن کند.

نکته‌ها:

۱- سن هر سه خواب‌نما بیش از پنجاه و چند سال است.

۲- هیچ کدام از حال یک‌دیگر خبر نداشته‌اند.

۳- احتمال می‌دهم که شاید آن شب اجل معلق از سر من گذشته باشد و به عبارت دیگر من در آن شب باید به سفر آخرت رفته باشم. واللّه اعلم بحقایق الامور. ح.ا.